

تحلیل فقهی و حقوقی مبانی، ماهیت و اعتبار تنفیذ حکم رئیس‌جمهور با تأکید بر رویکرد قانونگذار اساسی

دریافت: ۹۶/۸/۲۱ تأیید: ۹۷/۴/۷ سید محمد مهدی غمامی* و کمال کدخدامرادی**

چکیده

بند ۹ اصل ۱۱۰ قانون اساسی که مربوط به وظایف و اختیارات رهبری است، از امضای حکم ریاست جمهوری پس از انتخابات مردم توسط رهبری سخن می‌گوید که از مفهوم «امضا» در اصطلاح حقوقی تحت عنوان «تنفیذ» یاد می‌شود. اگرچه این تعبیر در قانون اساسی ذکر نشده است، اما ماده ۱ قانون انتخابات ریاست جمهوری، مصوب ۱۳۶۴/۴/۵ مقرر می‌دارد: «دوره ریاست جمهوری ایران چهار سال است و از تاریخ تنفیذ اعتبارنامه مقام رهبری آغاز می‌گردد». بنابراین، سؤال اصلی مقاله این است که «مبانی، ماهیت و اعتبار تنفیذ حکم رئیس‌جمهور توسط رهبری با تأکید بر رویکرد قانونگذار قانون اساسی چیست؟». از رهگذر بررسی پرسش مذکور با استفاده از روش توصیفی - تحلیلی و با تکیه بر مبانی فقهی و نظرات حقوقی و با استناد به مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی، این نتیجه بدست می‌آید که علی‌رغم آن که برخی قائل به تشریفات بودن امضای حکم ریاست جمهوری هستند، اما با توجه به اقتضائات مبانی اندیشه سیاسی شیعه در حوزه مشروعیت مناصب حکومتی، نظر صائب، دلالت بر تنفیذی و رسمی بودن امضای حکم ریاست جمهوری می‌کند؛ بگونه‌ای که منصب ریاست جمهوری بدون امضای ولی فقیه فاقد جاهت شرعی و قانونی بوده و فرد منتخب، چون بر اساس موازین شرعی مشروعیت تصرف پیدا نمی‌کند، رئیس‌جمهور نیست. به علاوه آن که تنفیذ حکم ریاست جمهوری مقید به رعایت شرایطی است که در صورت عدم رعایت مستمر آنها موجبات سلب مشروعیت سمت ریاست جمهوری فراهم می‌آید.

واژگان کلیدی

تنفیذ، حکم ریاست جمهوری، جمهوری اسلامی ایران، ولایت فقیه

* استادیار و عضو هیأت علمی گروه حقوق عمومی دانشگاه امام صادق 7: mmghamamy@gmail.com

** دانشجوی کارشناسی ارشد معارف اسلامی و حقوق عمومی دانشگاه امام صادق 7:

kadkhdamoradi@gmail.com

مقدمه

بند ۹ اصل ۱۱۰ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، یکی از وظایف و اختیارات رهبری را امضای حکم رئیس جمهور برشمرده است. رئیس جمهور در چهارچوب قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است؛ بگونه‌ای که بر اساس اصل ۱۱۳، پس از مقام رهبری، عالی‌ترین مقام رسمی کشور و مسئولیت اجرای قانون اساسی را جز در مواردی که مستقیماً به رهبری مربوط می‌شود، بر عهده دارد. از این رو، دارای مسئولیت‌های گسترده‌ای در اداره امور کشور می‌باشد؛ بطوری که بسیاری از وظایف و اختیارات حاکم اسلامی که فلسفه وجودی حاکم و ولایت فقیه برای اجرای آنها در جامعه است، در قلمرو وظایف ریاست جمهوری قرار گرفته است.

با توجه به جایگاه خطیر و مهم منصب ریاست جمهوری در نظام حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، سازوکارهای دقیق و مهمی نیز برای انتخاب رئیس جمهور و مشروعیت اعمال قدرت از طرف وی پیش‌بینی شده است. بر این اساس، طبق قانون اساسی، برای بدست آوردن منصب ریاست جمهوری لازم است علاوه بر طی کردن مراحل مختلف ثبت نام، تأیید صلاحیت، کسب اکثریت آرای مردم و تأیید صحت انتخابات توسط شورای نگهبان، یک مرحله دیگری هم سپری گردد و آن امضای حکم، توسط ولی فقیه است که از آن در اصطلاح حقوقی تحت عنوان «تنفیذ» تعبیر می‌گردد.

مبنای اعطای تنفیذ حکم ریاست جمهوری به ولی فقیه در نظام جمهوری اسلامی ایران از آن رو است که از یک سو طبق اصل ۵ قانون اساسی ولایت امر و امامت امت در زمان غیبت بر عهده فقیه جامع الشرائط گذاشته شده و از سوی دیگر، حق حاکمیت ملت و قوای حاکم، طبق اصل ۵۷، زیر نظر ولایت مطلقه فقیه اعمال می‌گردد تا ضامن عدم انحراف سازمان‌های مختلف از وظایف اصیل اسلامی خود باشند. بر اساس نظریه ولایت مطلقه فقیه، زمام امور جامعه بدست ولی فقیه است و کارگزاران حکومتی به اذن او مشروعیت می‌یابند. به عبارت دیگر، ولی فقیه در عصر غیبت دارای سه شأن افتا، قضا و اجرا است (امام خمینی، ۱۳۷۴، ص ۳۵-۳۴؛ نجفی، ۱۳۶۷، ج ۲۱، ص ۳۹۱؛ معرفت، ۱۳۸۹، ص ۱۳۱)

که این سه شأن نیز در قوای سه گانه متبلور شده است. بر این اساس، قوای سه گانه، شرعاً و قانوناً مأذون و منصوب از طرف ولی فقیه هستند و از لحاظ فقهی و حقوقی موظفند مطابق فرامین و در چهارچوب سیاست‌های ولی فقیه به‌عنوان حاکم و رهبر جامعه عمل کنند. بر همین مبنا نیز قوه مجریه و کلیه امور در صلاحیت این نهاد از جمله شؤون ولایت و مصادیق تحت شمول ولایت ولی فقیه بوده و به همین دلیل، رئیس قوه مجریه باید منصوب یا مأذون از جانب او باشد، در غیر این صورت، فاقد مشروعیت خواهد بود؛ چنانکه حضرت امام خمینی¹ در این رابطه فرمودند:

«...رئیس‌جمهور با نصب فقیه نباشد، غیر مشروع است. وقتی غیر مشروع شد، طاغوت است؛ اطاعت او اطاعت طاغوت است؛ واردشدن در حوزه او واردشدن در حوزه طاغوت است. طاغوت وقتی از بین می‌رود که به امر خدای تبارک و تعالی یک کسی نصب بشود...» (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۱۰، ص ۲۲۱).

به این ترتیب، رئیس‌جمهور نیز مشروعیت اعمال قدرت خود را از طریق تنفیذ حکمی که توسط ولی فقیه صورت می‌گیرد، بدست می‌آورد.

گفتنی است که تعبیر «تنفیذ» حکم ریاست جمهوری در قانون اساسی مورد اشاره قرار نگرفته، اما ابزار تحقق‌بخش تنفیذ آن؛ یعنی «امضای» حکم ریاست جمهوری در بند ۹ اصل ۱۱۰ به‌عنوان یکی از وظایف و اختیارات رهبری مورد تصریح قرار گرفته است. صلاحیت تنفیذ حکم ریاست جمهوری، صلاحیتی است که بنا بر حکم قانون در نظام جمهوری اسلامی ایران در قالب تشکیل نشست با حضور مقامات عالی‌رتبه کشوری و لشگری، تحت عنوان مراسم تنفیذ حکم ریاست جمهوری از سوی ولی فقیه اعمال می‌گردد. نشستی که بواسطه بیانات مقام معظم رهبری و مفاد حکم مورد امضای ریاست جمهوری، اولاً هدایت و ارتقای خط مشی و راهبردهای دولت را در پی خواهد داشت و ثانیاً بواسطه انجام فرآیند مذکور است که رئیس‌جمهور منتخب مردم و جاهت شرعی و قانونی می‌یابد. بر این اساس، سؤال اصلی مقاله مبتنی بر تحلیل فقهی - حقوقی این است که «مبانی، ماهیت و اعتبار تنفیذ حکم رئیس‌جمهور توسط رهبری با تأکید بر رویکرد قانونگذار قانون اساسی چیست؟».

در پاسخ به سؤال مذکور، نخست مفاهیم اصلی مقاله همچون امضا و تنفیذ مورد بررسی قرار می‌گیرد، سپس مبانی و موجهات تنفیذ حکم ریاست جمهوری و نقش مردم و ولی فقیه جمهوری اسلامی ایران در این فرآیند و مبانی تنفیذ از نظر رهبران نظام مقدس جمهوری اسلامی بررسی می‌شود و در ادامه ماهیت تنفیذ حکم ریاست جمهوری با تأکید بر نظر قانونگذار قانون اساسی مورد مطالعه و ارزیابی قرار می‌گیرد و در نهایت گسترده تنفیذ حکم ریاست جمهوری نیز بررسی می‌گردد.

مفهوم‌شناسی

اولین گام ضروری در هر پژوهش علمی، تبیینی از مفهوم مورد نظر از واژگان کلیدی آن پژوهش است تا از این طریق فهم مشترکی میان نویسندگان و مخاطبان ایجاد گردد. از همین رو، بمنظور تبیین مفهوم کلیدی پژوهش حاضر در ادامه معنای لغوی و اصطلاحی واژه تنفیذ به عنوان مهمترین واژه مطرح در مسیر پاسخگویی به سؤال اصلی این پژوهش بررسی می‌شود.

معنای لغوی و اصطلاحی واژه تنفیذ

واژه تنفیذ از ریشه «ن ف ذ» بوده و معنای آن در ادبیات عرب به «اجرا در آوردن»، «التنفیذ (نفذ) دخل فی الطور «أو فی حیز» التنفیذ» (بستانی، ۱۳۷۵، ذیل واژه تنفیذ؛ قرشی، ۱۳۷۱، ج ۷، ص ۹۱)؛ آغاز به آن کار شد، آن حکم به اجرا درآمد، تعبیر شده است. در ذیل واژه امضا نیز آمده است: «أمضی امضاءً (مضی)» (همان، ذیل واژه امضا)؛ آن امر را به اجرا درآورد. «أمضی الحاکم حکمه» (همان)؛ حاکم رأی خود را به اجرا درآورد. با توجه به آن که مفهوم تنفیذ و امضا به یک معنا می‌باشد، استعمال هر یک بجای دیگری از نظر اهل لغت صحیح می‌باشد. در لغت‌نامه‌های فارسی تنفیذ به معنای «تأییدکردن و یا امضاکردن حکم یا فرمانی از سوی مقامات عالی‌رتبه کشور» (دهخدا، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۷۸۸)، «اجراکردن، امضاکردن، تأییدکردن، استوارکردن» (معین، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۱۱۵۳) و «امضاکردن به نشانه تأیید حکم یا سند» (انوری، ۱۳۸۶، ص ۱۹۲۴) بکار رفته است. در ادبیات فقهی نیز تنفیذ و امضا مترادف هم و بجای یکدیگر بکار

می‌روند؛ با این تفاوت که در اصطلاح فقهی و حقوقی، علاوه بر معنای لغوی، به معنای «اعتباربخشی و تأیید عمل حقوقی قابل ابطال» نیز بکار رفته است (جمعی از پژوهشگران، ۱۳۸۷، ج ۲، ص ۶۴۳).

در اصطلاح، این معنا از تنفیذ در ادبیات فقهی و حقوق مدنی، مباحث قضایی و حکومتی و سیاسی مورد استعمال قرار گرفته است. بطور مثال، در حقوق مدنی هنگامی که عقدی بصورت فضولی منعقد گردد، اعتبار و اثری بر آن مترتب نمی‌شود، مگر با امضا و تنفیذ مالک. یا در وصیت، هنگامی که موصی بیش از ثلث ترکه را وصیت نماید، این وصیت فاقد اعتبار است و اعتباریافتن آن مشروط به امضا و تنفیذ ورثه می‌باشد. با توجه مصادیق مذکور باید گفت که تنفیذ از نظر حقوق مدنی و فقه، در معنای اجازه‌دادن و اعتباربخشیدن به عمل حقوقی غیر نافذ؛ مانند عقد فضولی، وصیت بیش از ثلث، عقد مُکره و معامله سفیه بدون اذن ولی و مواردی از این دست، مورد استعمال قرار گرفته است. بر همین مبنا در مباحث حکومتی و سیاسی؛ نظیر موضوع تنفیذ حکم ریاست جمهوری، مقصود از تنفیذ حکم نیز معنایی قرین با معنای لغوی آن؛ یعنی «تأییدکردن و اعتبار و رسمیت‌بخشیدن» و به معنای دقیق‌تر در معنای «اجازه حقوقی یک مقام بالاتر برای اجرایی‌ساختن حکم حقوقی» اراده می‌گردد. بر این مبنا تنفیذ حکم ریاست جمهوری عبارت است از «اعتباربخشیدن یا مشروعیت‌دادن به ریاست رئیس‌جمهور بر قوه مجریه». به عبارت دقیق‌تر، مقصود از تنفیذ حکم ریاست جمهوری در اصطلاح، «دادن اجازه دخالت و اعمال قدرت به رئیس‌جمهور در چارچوب مشخص‌شده توسط شرع و قانون اساسی از سوی ولی فقیه است که بر مبنای این اجازه اقدامات رئیس‌جمهور اعتبار شرعی و قانونی پیدا می‌کند» (غمامی، ۱۳۹۰، ص ۲۰۷).

مبانی نظری تنفیذ حکم ریاست جمهوری

پرسش مهمی که در رابطه با تنفیذ حکم ریاست جمهوری مطرح می‌گردد، این است که مبانی و موجهات تنفیذ حکم ریاست جمهوری چیست و پس از انتخاب رئیس‌جمهور از سوی مردم، چه نیازی به تأیید وی از سوی ولی فقیه می‌باشد؟ پاسخ به

سؤال مذکور در گرو بحث و بررسی پیرامون نقش مردم در ایجاد مشروعیت برای قوای سه‌گانه در نظام حقوقی جمهوری اسلامی ایران است. اینکه آیا نظر مردم در مشروعیت قوای سه‌گانه مؤثر است و از ارکان مشروعیت به حساب می‌آید یا اینکه انتخاب مردم، نقشی در مشروعیت منصب ریاست جمهوری ندارد و این مشروعیت از جانب ولی فقیه تأمین می‌شود و مردم بسترساز و زمینه‌ساز و عینیت‌بخش به این حاکمیت هستند؟ پاسخ به این سؤال نیز منوط به بررسی ریشه و خاستگاه مشروعیت ولی فقیه در اندیشه شیعی است که نخست به این موضوع پرداخته می‌شود و از ثمرات این بررسی، مبنای فقهی تسری شوون ولایت فقیه به منصب ریاست جمهوری نیز تبیین و تحلیل می‌گردد. سؤالات دیگر در این زمینه این است که تأثیر حقوقی پذیرش هر یک از نظرات مذکور در خصوص امضای حکم ریاست جمهوری چیست و در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران کدامیک از نظرات مذکور مورد پذیرش قرار گرفته و امضای حکم ریاست جمهوری مبتنی بر کدامیک از نظرات قابل تحلیل می‌باشد؟

در پاسخ به سؤال نخست باید گفت که بر مبنای نظریه ولایت فقیه، مشروعیت سایر ارکان و قوای جمهوری اسلامی ایران نیز بر مبنای ولایت ولی فقیه معنا پیدا می‌کند. در عصر غیبت امام معصوم 7، ولایت امر بر عهده فقیه عادل با کفایت است و ولایت غیر او طاغوت شمرده می‌شود. در خصوص مبنای این نظریه باید گفت که بر مبنای اندیشه فقهای اسلامی، مبنای مشروعیت ولی فقیه در اعمال ولایت در دو نظریه انتصاب و انتخاب قابل بررسی است.

تحلیل تنفیذ مبتنی بر نظریه نصب

نظریه «نصب» که ریشه در تاریخ فقه شیعه دارد، مبنای مشروعیت اعمال ولایت از سوی فقیه را نصب وی از سوی ائمه معصومین : می‌داند (ارسطا، ۱۳۸۹، ص ۱۱۸). «نصب» به این معناست که در عصر غیبت، فقیه‌ای که واجد شرایط علمی و عملی است، از سوی امامان معصوم : به سمت افتا، قضا و ولا رسیده است (جوادی آملی، ۱۳۹۱، ص ۳۹۰). انتصابیون در بیان استدلالات پیرامون نظریه انتصاب معتقدند خداوند

انسان را آزاد آفریده است و تنها کسی که بر انسان ولایت دارد، خالق و پرورش دهنده او؛ یعنی ذات اقدس اله است. بنابراین، اصل اولی درباره سیطره و ولایت هر انسانی بر انسان، اصل «عدم» است و هیچ انسانی حق ولایت بر جامعه بشری را ندارد، مگر آنکه از سوی خالق و آفریدگار انسان باشد و انبیا و اولیای الهی که بر جامعه انسانی ولایت دارند، ولایت آنان مظهري از ولایت خداوند و به اذن و فرمان اوست. در ادامه فقها با توجه به وجوب و ضرورت تشکیل حکومت دینی در هر عصر، فقهای جامع الشرائط را در دوره غیبت خارج از این اصل می‌دانند و معتقدند که ائمه معصومین : فقهای جامع الشرائط را از طرف خداوند متعال برای عهده‌داری امور عموم جامعه نصب نموده‌اند (مؤمن قمی، ۱۳۹۱، ص ۳۱۲) و لذا ولایت انتصابی از جانب شارع مقدس، علی‌الاطلاق است که به پیامبر و ائمه معصومین : تفویض شده و از سوی ایشان برای عصر غیبت و در خصوص امور عمومی و مصالح عامه از جمله حاکمیت و قضاوت به فقهای واجد شرایط واگذار شده است (معرفت، ۱۳۷۶، ش ۴، ص ۲۸).

بر این اساس، بنا بر نظریه انتصاب، مشروعیت ولی فقیه به نصب عام از طرف امام معصوم و به عبارتی، غیر مستقیم از جانب خداست و مردم در مشروعیت بخشی به حاکم اسلامی نقشی ندارند، اما در تحقق و استقرار و عینیت بخشیدن به حکومت و حاکمیت فقیه، تنها عامل نقش آفرین خواهند بود. به عبارت دیگر، مردم در این دیدگاه، واسطه تفویض این ولایت نیستند و رأی و خواست و رضایت آنها هیچ نقش و دخالتی در مشروعیت ندارد (حاتمی، ۱۳۸۴، ص ۲۰۷).

حال بر مبنای تبیین صورت گرفته از نظریه نصب، در خصوص اقتضای این نظریه نسبت به مشروع بودن اقدامات نهادهای زیر نظر ولی فقیه و بطور خاص، تنفیذ تصرفات و اقدامات رئیس جمهور باید بیان نمود که چنانچه ولی فقیه به تنفیذ حکم ریاست جمهوری مبادرت ننماید، نامزد منتخب مردم اجازه تصرف به هیچ عنوانی را در امور اجرایی کشور نمی‌یابد و اقدامات وی نیز مشروعیت نخواهد داشت؛ چراکه طبق این نظریه، مشروعیت منصب ریاست جمهوری و کلیه امور در صلاحیت این نهاد که به‌عنوان بازوی اجرایی ولی فقیه به اعمال قدرت می‌پردازند، منوط به تأیید و تنفیذ ولی

فقیه است که با امضای حکم ریاست جمهوری، این تأیید و تنفیذ و جاهت شرعی و قانونی پیدا می‌کند.

تحلیل تنفیذ مبتنی بر نظریه نخب و انتخاب

در مقابل نظریه نصب در رابطه با مشروعیت حاکم، می‌توان به نظریه «نخب» اشاره نمود. طبق این نظریه در عصر غیبت، اگر برای فقهای واجد شرایط، منصب امامت از سوی ائمه بصورت عام و در مرتبه فعلیت ثابت گردد، سخن تمام است و گرنه بر امت واجب است از میان فقها، فقیه واجد شرایط را تشخیص دهند و او را برای تصدی این مقام نامزد نموده و انتخاب کنند. در این نظریه فقهای جامع‌الشرائط، منصوب ائمه اطهار نیستند، بلکه آنان تنها نامزدهایی را به عموم امت اسلامی معرفی نمودند تا مردم به انتخاب خود یکی از واجدین شرایط را به رهبری برگزینند (فتاحی زفرقندی، ۱۳۹۴، ص ۶۳). به عبارت دیگر، نظر مردم در انتخاب و تعیین ولی فقیه نسبت به کسانی که واجد معیارهای شرعی لازم برای عهده‌داری منصب ولایت باشند، تعیین‌کننده است. بنابراین، اگر فردی دارای شاخصه‌های تعیین‌شده توسط شارع مقدس نباشد و شخصی غیر از فقیه جامع‌الشرائط برای این منصب منتخب مردم گردد، بر اساس این نظریه، در زمان حضور امام معصوم به علت وجود نص خاص و نصب از جانب شارع، مجالی برای انتخاب مردم باقی نمی‌ماند. اما در دوران غیبت معصوم، شارع مقدس شرایط ویژه‌ای را برای ولی مشخص کرده است که در چارچوب آن، مردم حق انتخاب حاکم اسلامی را دارند (منتظری، ۱۴۰۹ق، ص ۴۹۵). به بیان دیگر، ضمن اینکه حاکم اسلامی باید از خصوصیات مد نظر شارع برای ولایت جامعه اسلامی برخوردار و از این نظر مشروعیت داشته باشد، باید منتخب مردم نیز باشد و کسی که مردم او را به این سمت برمی‌گزینند، برای حکومت و ولایت بر مردم مشروعیت تام دارد. بر این اساس، می‌توان گفت که طبق نظریه انتخاب، مردم در حکومت اسلامی نقش مشروعیت‌بخشی را برعهده دارند و علاوه بر اینکه قدرت و حکومت ناشی از اراده مردم است، آنان حق نظارت بر متصدیان امور را نیز دارا می‌باشند (همان، ص ۲۹۷). بر این مبنا

مشروعیت اساس نظام و حکومت، وابسته به پذیرش مردم است و حتی اگر زمانی اکثریت یک جامعه خواهان حکومتی غیر دینی باشند، کسی حق تحمیل قوانین دینی به جامعه را ندارد و اگر خدای ناکرده روزگاری اکثریت مردم از دین روی گردانند، فقها و دانشمندان دینی وظیفه‌ای جز بیان احکام و ارشاد و تبلیغ با منطق و زبان روز را ندارند و هیچگاه وظیفه ندارند قوانین دین را با زور به جامعه تحمیل نمایند (منتظری، ۱۴۰۹ق، ج ۸، ص ۲۹۸).

با توجه به نظریه نخب، چون تعیین مردم رهبر را در چارچوب قانون اساسی به قدرت رسانده، رهبری باید به انتخاب مردم در چارچوب قانون اساسی و پس از طی فرآیند احراز شرایط و انتخاب مردم احترام گذاشته و نمی‌تواند به هر طریقی از جمله امضانکردن اعتبارنامه منتخب یا منتخبین مردم، مانع در اختیارگرفتن سمت‌های قانونی گردد. بنابراین، تنفیذ در نظریه نخب، جایگاهی ندارد.

رویه عملی تنفیذ حکم رئیس‌جمهور در عرف قانون اساسی ایران

برای روشن‌شدن مبنای فقهی تنفیذ حکم ریاست جمهوری نیز می‌توان از نظرات رهبران نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران بهره‌مند شد. رهبران نظام جمهوری اسلامی جایگاه بالایی در این نظام حقوقی داشته و نظرات ایشان؛ هم از منظر حقوقی و هم از جهت اعتقادی و مبنای دینی در تبیین ابعاد مختلف حقوقی این نظام و بطور خاص در مسأله مورد نظر دارای اهمیت خاصی خواهد بود؛ چراکه از یک‌سو اعتبار قانون اساسی ناشی از تنفیذ ایشان بوده و لذا یکی از مهمترین مفسرین این قانون را می‌توان همین نهاد رهبری قلمداد نمود و از سوی دیگر، مطابق بند ۹ اصل ۱۱۰ قانون اساسی، امضای حکم ریاست جمهوری در عداد وظایف و اختیارات رهبری قرار دارد. بعلاوه آنکه مفاد مندرج در متن تنفیذ احکام رؤسای جمهوری اسلامی ایران نیز می‌تواند به لحاظ فقهی و حقوقی، راهنمایی جهت مشخص‌شدن ماهیت امضای حکم ریاست جمهوری محسوب گردد. بر این اساس، مطالعه و تحلیل بخشی از بیانات و مفاد احکام تنفیذ حکم ریاست جمهوری مناسب خواهد بود.

حضرت امام خمینی 1 در یکی از سخنرانی‌های خود مشروع بودن تمامی ارکان نظام اسلامی از جمله رئیس‌جمهور را منوط به امر فقیه که همان امر خدای تبارک و تعالی است، می‌دانند. ایشان در این زمینه می‌فرمایند:

به حرف‌های آنهایی که برخلاف مسیر اسلام هستند و خودشان را روشنفکر حساب می‌کنند و می‌خواهند ولایت فقیه را قبول نکنند (اعتنا نکنید)، اگر چنانچه فقیه در کار نباشد، ولایت فقیه در کار نباشد، طاغوت است. یا خدا، یا طاغوت، یا خداست، یا طاغوت. اگر با امر خدا نباشد، رئیس‌جمهور با نصب فقیه نباشد، غیر مشروع است. وقتی غیر مشروع شد، طاغوت است، اطاعت او اطاعت طاغوت است، وارد شدن در حوزه او، وارد شدن در حوزه طاغوت است. طاغوت وقتی از بین می‌رود که به امر خدای تبارک و تعالی یک کسی نصب بشود. شما نترسید از این چهار نفر آدمی که نمی‌فهمند اسلام چه است، نمی‌فهمند فقیه چه است، نمی‌فهمند که ولایت فقیه یعنی چه» (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۱۰، ص ۲۲۱).

قابل توجه است که حضرت امام خمینی 1 برای رئیس‌جمهور قائل به نصب هستند و غیر آن را طاغوت و غیر مشروع می‌دانند. در تأیید این سخن می‌توان به متن حکم تنفیذ اولین رئیس‌جمهور منتخب مردم اشاره نمود. ایشان در این حکم که منبعث از نظریه انتصاب الهی فقیه برای حکومت است، بر لزوم تأمین مشروعیت الهی رئیس‌جمهور نیز بواسطه نصب فقیه جامع‌الشرائط تأکید می‌کنند. در متن این حکم آمده است که:

«بر اساس آنکه ملت شریف ایران با اکثریت قاطع جناب آقای دکتر سید ابوالحسن بنی‌صدر را به ریاست جمهوری کشور جمهوری اسلامی ایران برگزیده‌اند و به‌حسب آنکه مشروعیت آن باید به نصب فقیه جامع‌الشرائط باشد، اینجانب به‌موجب این حکم، رأی ملت را تنفیذ و ایشان را به این سمت «منصوب» نمودم» (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۱۲، ص ۱۴۰-۱۳۹).

شایان ذکر است که در تمام تنفیذنامه‌هایی که از سوی امام خمینی 1 یا مقام معظم رهبری برای رؤسای جمهوری اسلامی ایران صادر شده، ابتدا عبارت «تنفیذ رأی مردم» و

سپس «انتصاب به ریاست جمهوری» دیده می‌شود. عبارات مندرج در تفیذنامه‌ها ارتباط معناداری را میان انتخاب رئیس‌جمهور از سوی مردم و انتصاب وی توسط مقام رهبری بیان می‌دارد و در مقام پاسخ به شبهه‌ای بر می‌آید که انتصاب فردی به ریاست جمهوری از سوی مقام ولی فقیه را با حق حاکمیت ملی ناسازگار می‌دانند (هدایت‌نیا، ۱۳۹۲، ص ۲).

ماهیت و کارکرد حقوقی تنفیذ حکم ریاست جمهوری

پس از بحث و بررسی پیرامون مبانی و اقتضائات اندیشه سیاسی شیعه در خصوص مسأله مشروعیت‌بخشی به منصب ریاست جمهوری، اینک نوبت به بررسی و تحلیل ماهیت و کارکرد امضای حکم ریاست جمهوری از جانب ولی فقیه بمنابۀ عنصر مجراساز تسری شؤون ولایت فقیه به منصب ریاست جمهوری می‌رسد. سؤال اصلی که در این رابطه متبادر می‌گردد، این است که آیا کارویژه و ماهیت امضای حکم ریاست جمهوری توسط ولی فقیه یک امر تشریفاتی قلمداد می‌گردد و اثر خاصی بر انجام آن از حیث حقوقی بار نخواهد شد یا اینکه ماهیت امضای مذکور تنفیذی و واجد آثار و نقش حقوقی می‌باشد؟

در پاسخ به سؤال مذکور باید بیان نمود که در رابطه با ماهیت حقوقی و کارکرد امضای حکم ریاست جمهوری، در بین اندیشمندان و حقوقدانان اختلاف نظر وجود دارد. برخی ماهیت امضا را یک عمل تشریفاتی دانسته و برای امضا تنها نوعی کارکرد سیاسی، آن‌هم در حوزه تقویت پایگاه اجتماعی و ارتقای جاهت مذهبی - سیاسی رئیس‌جمهور می‌دانند. برخی دیگر ماهیت امضای حکم ریاست جمهوری را تنفیذی و مشروعیت‌بخش دانسته و بواسطه این امضا، تصرف و دخالت رئیس‌جمهور در امور را مشروع قلمداد کرده‌اند. قائلین به هریک از نظرات، در مقام اثبات ادعای خود، استدلال‌هایی را اقامه نموده‌اند که در ادامه مورد تبیین و تحلیل و ارزیابی قرار می‌گیرد و نظر مختار نیز بیان می‌گردد.

تشریفاتی بودن امضای حکم ریاست جمهوری

در توضیح اصلی‌ترین استدلال این گروه باید بیان نمود که این گروه معتقدند که

حاکمیت ملت در تعیین سرنوشت سیاسی خود نوعاً از طریق آرای عمومی مردم از راه انتخابات و همه‌پرسی اعمال می‌شود (اصل ۵۶) و با توجه به آنکه انتخابات رئیس‌جمهور با رأی مستقیم مردم؛ یعنی همان آرای عمومی صورت می‌گیرد، می‌توان گفت که شرط لازم برای احراز مقام ریاست جمهوری، کسب آرای مردم است و از این جهت مخالفت و عدم امضای حکم رئیس‌جمهور بی‌اعتنایی به آرای عمومی و حاکمیت ملی تلقی می‌گردد (هاشمی، ۱۳۸۷، ص ۷۷). پیش‌فرض حاکم بر نظر مذکور آن است که مشروعیت نظام را متوقف بر ولایت فقیه نمی‌داند، بلکه این اعتقاد وجود دارد که رأی مردم مشروعیت نظام را تأمین می‌کند، حتی ولی فقیه نیز مشروعیت خود را از مردم می‌گیرد و رئیس‌جمهور را هم که مردم انتخاب کرده‌اند، مشروعیتش منوط به رأی مردم است. در نتیجه امضای ولی فقیه بعد از رأی مردم، تشریفاتی بیش نیست (حجاریان، ۱۳۸۸، ص ۲۹۶).

در پاسخ به استدلال مذکور باید گفت که اگرچه انتخاب و رأی مردم، همانطور که در اصل ۵۶ و ۱۲۱ قانون اساسی آمده، شرط لازم برای تصدی منصب ریاست جمهوری است، اما این شرط، شرط کافی نیست، بلکه قدرت اجرایی و اعمال حاکمیت در کنار مقبولیت مردمی، نیازمند مشروعیت الهی است که این شرط با امضای حکم ریاست جمهوری توسط ولی فقیه محقق می‌شود که در مقدمه قانون اساسی و اصول ۵، ۵۷ و ۱۱۰ نیز به این امر پرداخته شده و مورد تأکید قرار گرفته است (سلیمانی و بهروزی لک، ۱۳۹۳، ش ۶۵، ص ۴۱)؛ بعلاوه آنکه مردم هیچ نقشی در مشروعیت‌بخشی به حکومت و حاکم اسلامی ندارند و مشروعیت آن وابسته به اذن خداوند است و مردم صرفاً در عینیت و فعلیت‌بخشیدن به حکومت اسلامی نقش دارند. بر این اساس، پذیرش و آرای مردم شرط لازم و نه کافی برای تحقق عینی حکومت است. رأی مردم بمثابة قالب است و روح مشروعیت را اذن الهی تشکیل می‌دهد (مصباح یزدی، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۳۸).

با عنایت به دلایل مذکور می‌توان گفت که حتی بنا بر نظریه انتخاب، عدم دخالت رأی مردم در مشروعیت حکومت نیز به معنای بی‌اعتنایی به رأی و مشارکت عمومی نیست؛ زیرا مردم در تحقق و فعلیت‌بخشیدن به حکومت اسلامی نقش اساسی دارند؛

بگونه‌ای که عدم پذیرش حکومت اسلامی توسط مردم مستلزم عدم تشکیل حکومت است (فتاحی زفرقندی، ۱۳۹۴، ص ۶۴). به بیان دیگر، هرچند مشروعیت حکومت اسلامی از ناحیه الهی تعیین می‌گردد، اما حکومت اسلامی هیچگاه بدون درخواست و اراده مردم تشکیل نمی‌گردد (جوادی آملی، ۱۳۹۱، ص ۸۳)؛ چراکه مردم در عینیت بخشی و کارآمدی حکومت نقش اساسی دارند و بدون مشارکت مردم، حکومت اسلامی فاقد قدرت اجرایی خواهد بود و نمی‌تواند احکام اسلامی را اجرا کند. در حقیقت مشارکت و حضور مردم به حاکم اسلامی بسط ید و قدرت می‌دهد تا در سایه آن، احکام و موازین دین اسلام در جامعه اجرا گردد. امام خمینی^۱ نیز بر همین اساس مشروعیت فقیه را الهی دانسته، اما بسط ولایت و تولی امور را منوط به رأی مردم می‌دانستند^۱ (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۲۰، ص ۴۵۹). بر این مبنا، حتی در زمان حضور امام معصوم نیز که در انتصاب و مشروعیت الهی او هیچ تردیدی وجود ندارد، عدم پذیرش مردم نیز مستلزم عدم تشکیل حکومت اسلامی می‌باشد. در نتیجه، اگر مردم حاکمیت ولی الهی؛ اعم از امام معصوم یا فقیه واجد شرایط را نپذیرند، عملاً حکومت اسلامی تشکیل نمی‌گردد.

استدلال دیگری که بر تشریفات بودن امضای حکم ریاست جمهوری بیان می‌گردد، آن است که صلاحیت داوطلبان ریاست جمهوری از جهت دارابودن شرایطی که در قانون اساسی آمده است، باید قبل از انتخابات به تأیید شورای نگهبان و در دوره اول به تأیید رهبری برسد. در این خصوص شورای نگهبان که نیمی از اعضای آن فقهای نماینده منتخب و مستقیم مقام رهبری می‌باشند، نظارت و کنترل لازم را با دقت تمام بر شرایط داوطلبان ریاست جمهوری می‌نماید و صلاحیت آنان را مورد تأیید قرار می‌دهد. بنابراین، یکی از داوطلبان صالح با تشخیص شورای نگهبان، پس از شرکت در انتخابات صحیح مردم، به ریاست جمهوری نائل می‌گردد. بنابراین، با توجه به اینکه نظر مقام رهبری در نظارت بر انتخابات ریاست جمهوری تأمین شده است، صلاحیت و درستی رئیس جمهور بدون تردید بنظر می‌رسد و مقام رهبری جز امضا راه دیگری پیش روی خود نخواهد داشت. در غیر این صورت، حجیت و اعتبار نمایندگی مقام رهبری و شورای نگهبان مورد تردید خواهد بود (هاشمی، ۱۳۸۷، ج ۲، ص ۷۷-۷۸).

در پاسخ به استدلال مذکور می‌توان گفت که اولاً شورای نگهبان با وجود آنکه نیمی از اعضای آن توسط رهبر و مابقی با پیشنهاد رئیس قوه قضائیه که خود منصوب رهبری است، انتخاب می‌شوند، اما فقط صلاحیت نامزدهای انتخاباتی را بررسی و تأیید می‌کند و در مقام مشروعیت‌بخشی به منصب ریاست جمهوری نمی‌باشد؛ چراکه اصلاً در حیطه وظایف و اختیارات شورای نگهبان، چنین صلاحیتی مطرح نمی‌باشد. به عبارت دیگر، تنفیذ به معنای مشروعیت‌بخشی به اقدامات رئیس‌جمهور است و در این زمینه، شورای نگهبان از چنین صلاحیتی برخوردار نمی‌باشد، بلکه این اختیار در صلاحیت ولی فقیه قرار دارد که بر اساس مبانی دینی و قانون اساسی، اصل ۵ و ۵۷، امامت و ولایت بر کشور را بر عهده دارد که بخشی از اختیارات خود را به رئیس‌جمهور واگذار می‌کند. ثانیاً امضا و تنفیذ حکم ریاست جمهوری توسط ولی فقیه نیز به هیچوجه با کار شورای نگهبان در تعارض نمی‌باشد؛ چراکه وظیفه شورای نگهبان، ولو آنکه از طرف رهبری نصب شده باشند، فقط تشخیص و احراز صلاحیت‌ها است تا از ورود افرادی که معتقد به مبانی نظام و انقلاب نیستند، جلوگیری کند که این امر نظارت و کنترل پیشگیرانه است، نه اعطای مشروعیت؛ در حالی که امضای رهبری، نصب حقوقی و تنفیذ شرعی ریاست جمهوری منتخب مردم و در واقع رسمیت و مشروعیت‌بخشیدن به انتخاب مردم است (شفیعی فر، ۱۳۷۸، ش ۴، ص ۷۵). همچنان که در احکام تنفیذ از جمله در حکم تنفیذ دوازدهمین دوره ریاست جمهوری مورخ ۱۳۹۶/۵/۱۲ بر تنفیذ گزینش ملت ایران تصریح شده است.^۲ به همین جهت، مفهوم و ماهیت امضا نه تنها تشریفاتی نیست، بلکه این حکم به معنای تنفیذ است (محسنی و نجفی، ۱۳۸۸، ص ۹۳). این معنا نیز در مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی مطرح می‌باشد که در ادامه به تفصیل مورد بررسی قرار می‌گیرد. ثالثاً فقهای شورای نگهبان نیز مطابق نظر تفسیری شماره ۱۳۰۴۷/۲۵۱ مورخ ۱۳۶۳/۱۰/۵ که بیان داشته: «تشخیص مغایرت یا انطباق با موازین اسلامی بطور نظر فتوایی با فقهای شورای نگهبان است»، در طرح نظرات خود تابع نظرات فقهی ولی فقیه نبوده و خود مستقلاً به اجتهاد در موازین شرعی حسب وظایف محوله می‌پردازند.

استدلال دیگری که بر تشریفاتی بودن امضای حکم ریاست جمهوری بیان شده آن است که تأیید مجتهد جامع الشرائط، حتماً لازم نیست به شکل تنفیذ رأی مردم انجام گیرد، بلکه همین که کاندیدای ریاست جمهوری، از «رأی» یک فقیه جامع الشرائط برخوردار باشد، از جنبه شرعی کفایت می‌کند. از این رو، وقتی کاندیدای مورد نظر، در ضمن میلیون‌ها رأی خود، رأی برخی فقها را هم داشته باشد، سمت او به لحاظ شرعی نقصانی ندارد و نیازی نیست که حتماً یک «فقیه خاص»، حکم او را امضا کند تا از مشروعیت برخوردار گردد (سروش محلاتی، ۱۳۹۲، ص ۲).

این سخن که مشروعیت ریاست جمهوری با شرکت کردن یک فقیه در انتخابات و رأی دادن به یک نامزد ریاست جمهوری تأمین می‌گردد و نیازی به تنفیذ نیست، سخن ناصوابی بنظر می‌رسد؛ چراکه بین شخص ولی فقیه با شخصیت وی تفاوت وجود دارد. در رأی دادن، شخص ولی فقیه مد نظر است که طبق شرع و قانون اساسی، اصل ۱۰۷ با سایر افراد مساوی است، اما «تنفیذ» مصدر مشروعیت تصرفات و ثبوت اختیارات و تکالیف رئیس جمهور در محدوده قانون اساسی است که توسط شخصیت رهبری مشروعیت آن تأمین شده است (هادوی تهرانی، ۱۳۸۸، ص ۱).

استدلال و ادعای مهم دیگری که در خصوص تشریفاتی بودن امضای حکم ریاست جمهوری بیان شده این است که قانون اساسی یک منشور ملی و انتظام‌بخش برای تمامی دستگاه‌ها و نهادهای حقوقی قلمداد می‌گردد که با تنفیذ آن توسط ولی فقیه کلیه دستگاه‌ها و نهادهای مصرح در قانون اساسی در چارچوب صلاحیت‌های مقرر در این قانون مشروعیت یافته و از همین رو، طرق تعیین مسؤولان و متصدیان این مناصب و نهادها؛ اعم از اینکه بواسطه نصب، توسط ولی فقیه تعیین گردند یا هرگونه فرآیند دیگری، الزاماً تأثیر مستقیمی بر مشروعیت و قلمرو اختیارات مسؤولان و متصدیان نخواهد داشت. بر همین مبنا مشروعیت منصب ریاست جمهوری نیز بواسطه تنفیذ اصول قانون اساسی تأمین شده و در نتیجه امضای حکم نامزد منتخب، یک تشریفات سیاسی و فاقد اثر به حساب می‌آید. قائلین به این نظر در مقام اثبات ادعای خود بیان نموده‌اند که اگر مشروعیت اقدامات رئیس جمهور با وجود تنفیذ قانون اساسی توسط

ولی فقیه تأمین نمی‌گردد و نیازمند تنفیذ حکم ریاست جمهوری است، پس چرا در حوزه قانونگذاری چنین امری لازم دانسته نشده است؟

در پاسخ به این ادعای نخست مبنی بر کفایت تنفیذ قانون اساسی در تأمین مشروعیت اقدامات رئیس‌جمهور باید بیان نمود که مشروعیت‌بخشی به منصب ریاست جمهوری باید بمتابه «یک فرآیند» در نظر گرفته شود؛ بگونه‌ای که با انجام هر یک از مراحل این فرآیند، بخشی از مسیر مشروعیت‌بخشی به جایگاه و صلاحیت‌های رئیس‌جمهور تأمین می‌گردد. در این خصوص باید بیان نمود که فرآیند مشروعیت‌بخشی به مقام ریاست جمهوری در سه مرحله خلاصه می‌گردد. مرحله نخست، مرحله جعل منصب ریاست جمهوری و تعیین حوزه صلاحیت‌ها، اختیارات و دیگر الزامات حاکم بر امور مربوط به این منصب در نظام حکومت اسلامی است. مرحله دوم، ناظر به احراز وجود شرایط و صفات لازم شرعی و عقلی در شخص، در مظان تصدی منصب ریاست جمهوری است و سومین مرحله، مربوط به نصب و تعیین فرد منتخب به‌عنوان رئیس‌جمهور توسط ولی فقیه.

بر مبنای فرآیند ترسیم‌شده گفتنی است که تنفیذ و امضای قانون اساسی که در آن مفاد اصول مربوط به فصل قوه مجریه و منصب ریاست جمهوری و همچنین شرایط و صفات لازم برای افراد داوطلب تصدی مقام ریاست جمهوری تنظیم شده، اولین مرحله از فرآیند سه‌گانه مشروعیت‌بخشی به منصب ریاست جمهوری بنیان گذاشته می‌شود؛ بنیانی که پس از آن با تصویب دیگر قوانین و مقررات وضع شده در امتداد این اصول توسط مراجع قانونی هنجارساز در نظام حقوقی همچون مجلس شورای اسلامی تکمیل می‌گردد (جوهری، ۱۳۹۲، ص ۱۷). مرحله دوم از این فرآیند ناظر به تأیید صلاحیت‌های نامزد ریاست جمهوری توسط شورای نگهبان و انتخاب‌شدن وی در انتخابات از جانب مردم جامعه است. در نهایت پس از تعیین فرد اصلح از میان متقاضیان تصدی منصب ریاست جمهوری، مرحله سوم از این فرآیند با امضای حکم ریاست جمهوری توسط ولی فقیه تکمیل گشته و فرد منتخب به‌عنوان رئیس‌جمهور نظام جمهوری اسلامی منصوب شده و صلاحیت‌ها و اقدامات وی مشروعیت می‌یابد.

در پاسخ به سؤال دوم نیز باید بیان نمود که به موجب اصل ۹۱ قانون اساسی، فقهای شورای نگهبان که همگی منصوبین رهبری هستند، بصورت پیشینی و پسینی بر تصویب قوانین مجلس شورای اسلامی اعمال نظارت می‌کنند و هدف مورد نظر؛ یعنی مشروعیت اقدامات مجلس قانونگذاری را از این طریق تأمین می‌کنند. ضمن آنکه رهبری با اعمال ولایت مطلقه فقیه موضوع اصل ۵۷ قانون اساسی، هر زمان که لازم باشد، خود نیز به اعمال صلاحیت در این حوزه می‌پردازد. در این خصوص می‌توان به تصویب قوانینی همانند «قانون تعزیرات حکومتی» مصوب ۱۳۶۷/۱۲/۲۳ اشاره نمود که از مجرای بند ۸ اصل ۱۱۰ قانون اساسی توسط مجمع تشخیص مصلحت نظام و نه مجلس شورای اسلامی به تصویب رسیده است. در این زمینه همچنین می‌توان به طرح قانونی «اصلاح قانون مطبوعات» اشاره نمود که توسط حکم حکومتی مقام معظم رهبری از دستور کار مجلس خارج شد.^۳

تنفیذی بودن امضای حکم ریاست جمهوری

در مقابل تشریفاتی دانستن حکم ریاست جمهوری، نظر دیگر آن است که امضای حکم ریاست جمهوری ماهیت رسمی، تنفیذی و تأثیرگذار در نظام حقوقی و قانونی دارد؛ بگونه‌ای که بدون این امضا اصلاً ریاست جمهوری رسمیت پیدا نمی‌کند. به عبارت دیگر، ماهیت امضای حکم ریاست جمهوری در حقیقت نوعی عمل ولایی موجد آثار حقوقی است که در عین تأمین کارکرد سیاسی مورد اشاره، به تأمین یا تکمیل عنصر مشروعیت نهاد ریاست جمهوری می‌پردازد. از این رو، متن ماده ۱ قانون انتخابات ریاست جمهوری در این رابطه مقرر داشته: «دوره ریاست جمهوری اسلامی ایران چهار سال است و از تاریخ تنفیذ اعتبارنامه بوسیله مقام رهبری آغاز می‌گردد». بر این اساس، باید گفت که امضای رهبری به معنای تنفیذ می‌باشد. بعلاوه آنکه مشروعیت همه ارکان جمهوری اسلامی ایران منبعت از ولایت فقیه است و نتیجه انتخابات عمومی نیاز به تنفیذ جهت اتمام ارکان مشروعیت و صحت عمل حاکمیتی دارد. ضمناً مفهوم تنفیذ، بیانگر نکته ظریف در خصوص لزوم ادامه تأیید اعمال حکومت قوه

مجریه و البته سایر قوا و دستگاه‌ها توسط ولایت فقیه است. به این ترتیب، تصرف در امر حکومت بدون تنفیذ ولی فقیه فاقد مشروعیت؛ چه در استقرار و چه در مداومت است (غمامی، ۱۳۹۰، ص ۲۳۱). استدلال دیگری که می‌توان در خصوص رسمی‌بودن امضای حکم ریاست جمهوری توسط ولی فقیه بیان نمود، آن است که در صورتی که انسان اختیار واگذاری حق حاکمیت بر سرنوشت اجتماعی خودش را در قلمرو مباحث و تشخیص موضوعات و نظائر آن به دیگری داشته باشد، بی‌تردید حق واگذاری چنین اختیاری را در قلمرو احکام الهی و حتی اجرای احکام الهی به کسی که خود فاقد شرایط ولایت فقیه یا اذن ولی فقیه است، ندارد. از این جهت، رئیس‌جمهوری که فقیه عادل نیست، جهت احراز مشروعیت الهی برای تصرفات اجرایی و انجام مسؤولیت‌های قانونی خود، احتیاج به اذن ولی فقیه دارد (عمید زنجانی، ۱۳۹۱، ج ۱، ص ۲۷۴).

ماهیت تنفیذ حکم ریاست جمهوری و نحوه تسری شؤون ولایی به منصب ریاست جمهوری در نظر تدوین‌کنندگان قانون اساسی

آنچه در این بخش مورد بررسی قرار می‌گیرد، مروری بر مسأله مشروعیت‌بخشی به منصب ریاست جمهوری و تعیین ماهیت امضای حکم ریاست جمهوری است که می‌توان ریشه‌های این مسأله را نیز از نظر تدوین‌کنندگان قانون اساسی مورد مذاقه قرار داد.

در پیش‌نویس قانون اساسی، هیچ اصلی در رابطه با جایگاه رهبری و وظایف و اختیارات وی پیش‌بینی نشده بود و در مجلس بررسی نهایی قانون اساسی به مجموعه اصول قانون اساسی افزوده شد و وظایف و اختیارات رهبری تحت عنوان اصل ۸۷ مورد بررسی قرار گرفت. در اصل ۸۷ پیشنهادی کمیسیون مربوطه، هیچ مقرره‌ای در خصوص امضای حکم ریاست جمهوری پیش‌بینی نشده بود و به مناسبت بحث و گفتگو پیرامون کیفیت تنظیم بند ۴ اصل ۸۷ - اتخاذ تصمیم در خصوص عزل رئیس‌جمهور - و وجود نواقصی در تنظیم این بند و بواسطه اظهار نظر برخی از نمایندگان مبنی بر اینکه رهبری باید در هر سه قوه بگونه‌ای نقش‌آفرینی کند تا مشروعیت قوای سه‌گانه تأمین شود، این موضوع مجدداً مورد بررسی قرار گرفت. نمایندگان مجلس بررسی نهایی قانون اساسی در خلال بحث پیرامون بند ۳ و بند ۴، به

جایگاه رهبری و قوه مجریه و نحوه نظارت رهبری بر این قوه پرداختند و پیشنهادهاتی را در رابطه با کیفیت نظارت رهبری بر قوه مجریه و ریاست جمهوری و لزوم تأیید منصب ریاست جمهوری توسط ولی فقیه مطرح نمودند. پیشنهادات مزبور موجب شد که در مجلس بررسی نهایی قانون اساسی موضوع «امضای حکم ریاست جمهوری پس از انتخاب مردم» در بند ۴ اصل ۱۱۰ تصویب گردد. در ادامه پیشنهادات و نظرات ارائه شده توسط نمایندگان مجلس بررسی نهایی قانون اساسی مورد بررسی قرار می‌گیرد:

معرفی تعدادی از کاندیداها به مردم توسط ولی فقیه

یکی از پیشنهادات که نظرات برخی از نمایندگان را می‌توان ذیل آن بیان نمود، این است که ولی فقیه در شروع فرآیند انتخابات، تعدادی از نامزدهای انتخاباتی را که مورد تأیید قرار دادند، با حفظ این حق برای دیگران، به مردم معرفی نمایند تا مردم از میان آنها فرد مطلوب را انتخاب نمایند و به این ترتیب، بواسطه اینکه نامزد ریاست جمهوری توسط ولی فقیه مورد تأیید قرار گرفته و از جانب ایشان معرفی شده، بعد مشروعیت صلاحیت ریاست جمهوری نیز تأمین گردد.

بطور مثال، برخی نمایندگان در تبیین این پیشنهاد معتقدند که لازمه نظام جمهوری اسلامی آن است که در عین اسلامی بودن قوانین، مجری قوانین نیز عالم به ایدئولوژی اسلامی باشد. از این رو، لازم است رهبر ده نفر از نامزدهای مورد تأیید خود را برای ریاست جمهوری به عنوان کاندیدا به مردم معرفی کند و اعلام نماید که مردم به هر کدام از این ده نفر رأی دهند، مورد تأیید وی می‌باشد و اعمال قدرتش نیز شرعی و لازم‌الاجراست (صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی، ۱۳۶۴، ج ۲، ص ۱۱۸۳-۱۱۸۲). در تأیید این نگاه می‌توان به نظرات یکی دیگر از نمایندگان استناد نمود که به‌زعم ایشان معرفی نمودن کاندیدای ریاست جمهوری توسط ولی فقیه ضمن آن که امکان اشتباه رخ دادن مطرح باشد، باعث بی‌معناشدن مفهوم جمهوریت نظام می‌گردد؛ چراکه مراد از جمهوریت، اعلام نظر همه مردم نسبت به انتخاب نامزد ریاست جمهوری است؛ درحالی که معرفی کاندیدا توسط ولی فقیه بدون اخذ رأی

مردم، مغایر با جمهوریت نظام است، اما اگر فرض بر این باشد که در کنار اینکه ولی فقیه، دیگران هم افرادی را به‌عنوان نامزد ریاست جمهوری معرفی نمایند، در این صورت کسی که اکثریت آرای مردم را کسب نماید، پیروز انتخابات تلقی شده و مشروعیتش بواسطه تنفیذ و امضای حکم توسط ولی فقیه تکمیل می‌گردد (همان، ص ۱۱۸۱).

گزینش‌گری از میان کاندیداها بر اساس شرایط

پیشنهادات دیگری که مطرح شد آن بود که مجموعه شرایطی برای نامزدهای ریاست جمهوری مقرر شود و ولی فقیه مرجع تشخیص صلاحیت و تعیین و یا رد صلاحیت داوطلبان ریاست جمهوری باشد. به اعتقاد پیشنهاددهنده این نظر، اعطای چنین اختیاری به ولی فقیه در واقع امضای منصب ریاست جمهوری تلقی می‌شود (همان، ص ۱۱۱۱). پیشنهاد مزبور با تأکید بر صلاحیت انحصاری ولی فقیه مبنی بر تأیید صلاحیت نامزد ریاست جمهوری مورد تأکید قرار گرفته است (همان، ص ۱۱۶۱).

قاعده فعلی قانون اساسی

پیشنهاد سوم آن بود که پس از برگزاری انتخابات و تعیین رئیس‌جمهور، ولی فقیه نتیجه انتخابات را تأیید و به‌زعم ایشان «پای آن صحنه» می‌گذارد و در این صورت، رئیس‌جمهور؛ هم منتخب مردم و هم مورد قبول فقیه و رهبر می‌باشد (همان، ص ۱۱۱۵). یکی دیگر از نمایندگان نیز ضمن مخالفت با پیشنهاد نامزد ریاست جمهوری توسط ولی فقیه، معتقد است که باید شرایطی برای نامزد ریاست جمهوری مقرر گردد و بعد از برگزاری انتخابات، برای تأمین بعد مشروعیت نیز به تصویب ولی فقیه برسد (همان، ص ۱۱۸۱). این پیشنهاد نزدیکترین سازوکار پیشنهادی به راهکار پذیرفته‌شده در متن قانون اساسی است؛ به‌نحوی که مطابق اصل ۱۱۵ قانون اساسی، برخی از شرایط و صفات لازم بمنظور احراز در نامزدها پیش‌بینی شده و به‌موجب بند ۹ اصل ۱۱۰ بعد مشروعیت منصب ریاست جمهوری با امضای ولی فقیه تأمین می‌گردد.

جمع عناصر مندرج در پیشنهادها پیشین

پیشنهاد چهارم نیز که در رابطه با اتخاذ تصمیم در خصوص نصب ریاست

جمهوری مطرح شد و بنظر می‌رسد تلاشی برای جمع‌نمودن تمامی عناصر مندرج در پیشنهادها پیشین باشد، این بود که ولی فقیه افرادی را به‌عنوان نامزد ریاست جمهوری برای کاندیداشدن انتخاب نماید، سپس فرآیند انتخابات بواسطه رأی مردم برگزار گردد و در نتیجه آن کاندیدایی که اکثریت آرا را کسب کند و پیروز در انتخابات محسوب گردد، بواسطه توشیح حکم ریاست جمهوری فرآیند مشروعیت‌بخشی به منصب ریاست جمهوری تکمیل شود (همان، ص ۱۱۴۴).

افزون بر مطالب مذکور، با بررسی مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی مشاهده می‌گردد که برخی از نمایندگان نیز صراحتاً نسبت به ماهیت امضای حکم ریاست جمهوری تعیین تکلیف نموده و برای امضای حکم ریاست جمهوری، ماهیت مشروعیت‌بخشی قائل هستند و آن را تنفیذ قلمداد می‌کنند. یکی از نمایندگان بیان می‌کند:

برای من این مطلب روشن نیست که امضای حکم ریاست جمهوری آیا صرفاً تشریفاتی است یا اینکه اگر امضا نکرد، چه می‌شود؟ چون مردم رئیس‌جمهور را انتخاب کرده‌اند، بین انتخاب مردم و امضای او چگونه رابطه‌ای برقرار است و آیا تراکم ایجاد نمی‌کند؟ و اگر چیزی را امضا نکرد، چه می‌شود؟ (همان، ص ۱۱۹۰-۱۱۸۹).

نایب‌رئیس مجلس آیه‌الله «شهید بهشتی» در پاسخ به وی می‌گوید که: «نه آقا این تنفیذ است» (همان، ص ۱۱۹۰). در همین رابطه یکی دیگر از نمایندگان صراحتاً بیان می‌کنند که «اگر یک رئیس‌جمهور تمام ملت هم به او رأی بدهند، ولی فقیه و مجتهد روی ریاست جمهوری او صحنه نگذارد، این برای بنده هیچ ضمانت اجرایی ندارد و از آن حکومت‌های جابراکه‌ای می‌شود» (همان، ص ۱۱۴۲). همچنین شهید بهشتی هنگام مذاکره پیرامون بند اصل ۱۱۰ بیان می‌کنند که لازمه اسلامی بودن حکومت تأیید کاندیداهای ریاست جمهوری از طرف رهبری است؛ چراکه اگر رئیس‌جمهور از طرف رهبر تأیید نشود، احکامش برای ملت لازم‌الاجراء نیست (همان، ص ۱۱۴۲).

در تأیید این نگاه می‌توان به نظر یکی دیگر از نمایندگان اشاره نمود که در بررسی

و تنظیم اصول مصوب قانون اساسی بیان نموده‌اند:

وقتی ما می‌گوییم که مشروعیت نظام مثلاً رئیس‌جمهور هم که مردم به او رأی می‌دهند، ما جلوی چشم دنیا رئیس‌جمهوری را که چندین میلیون آدم به او رأی داده‌اند، می‌آوریم پیش ولی امر که آقا شما تنفیذ کن دیگر، معنای این حرف چیست؟ معنایش این است که اگر او تنفیذ نکند، فایده‌ای ندارد (همان، ج ۳، ص ۱۶۳۲).

با ملاحظه نظرات ارائه‌شده این نتیجه بدست می‌آید که نمایندگان مجلس بررسی نهایی قانون اساسی نیز بالاتفاق نظر بر این داشتند که فرآیند انتخابات ریاست جمهوری و مشروعیت اعمال قدرت توسط رئیس‌جمهور، منوط به تأیید ولی فقیه است که در قالب امضا و تنفیذ حکم ریاست جمهوری متجلی می‌گردد.

شایان ذکر است که در مجلس شورای بازنگری قانون اساسی نیز بند ۹ اصل ۱۱۰ قانون اساسی هیچگونه تغییری نکرد و تنها چند پیشنهاد از سوی برخی از نمایندگان در رابطه با این موضوع بیان شد که مورد پذیرش مجلس شورای بازنگری قرار نگرفت. یکی از پیشنهادات آن بود که کلمه «تنفیذ» جانشین کلمه «امضا» شود؛ به جهت آنکه ممکن است برداشت عوامانه‌ای از مفهوم امضا مبنی بر خط‌کشیدن متبادر گردد. اما پیشنهاد مذکور با مخالفت مواجه شد با این استدلال که کلمه امضا مصدر باب افعال به معنای «گذرا قرار دادن» و «نافذ قرار دادن» است و به همین جهت مفهوم امضا به لحاظ معنایی با مفهوم تنفیذ تفاوتی ندارد (صورت مشروح مذاکرات مجلس شورای بازنگری قانون اساسی، ۱۳۶۹، ج ۳، ص ۱۳۶۷).

گستره تنفیذ حکم ریاست جمهوری

یکی از مسائلی که در رابطه با تنفیذ احکام ریاست جمهوری وجود دارد، آن است که دامنه و اثر حقوقی امضای حکم ریاست جمهوری تا چه حدی است؟ آیا دامنه حقوقی امضای حکم ریاست جمهوری مطلق است و بواسطه امضای اولیه، رئیس‌جمهور می‌تواند به مدت چهار سال رئیس‌جمهور قانونی کشور محسوب گردد و

یا اینکه تنفیذ، امری استمراری و مشروط به شرایطی است که در صورت ازدست‌دادن شروط مذکور، مشروعیت فقهی و حقوقی رئیس‌جمهور زائل می‌گردد؟ در پاسخ به سؤال مذکور باید گفت که در تمامی احکام تنفیذ ریاست جمهوری، مشروعیت تصرفات رئیس‌جمهور در امور اجرایی کشور بصورت مشروط و مقید پیش‌بینی شده است. شروطی که در احکام تنفیذ دوره‌های ریاست جمهوری بیان شده عبارت است از:

۱. عدم تخلف از احکام مقدسه اسلام و تبعیت از قانون اساسی اسلامی ایران.^۴
۲. عدم تخطی از فرامین الهی و قانون اساسی، باقی‌ماندن در خط اسلام و پیروی از احکام مقدس اسلام، تلاش در راستای مصالح کشور و ملت در حدود اختیارات قانونی.^۵
۳. طرفداری از مظلومان، مستضعفان و محرومان و مخالف با ظالمان، ستمگران و مستکبران.^۶
۴. دفاع از اسلام ناب برای تحقق حاکمیت قرآن، عمل به شریعت، کوشش برای ریشه‌کن کردن فقر و محرومیت و استقرار عدالت اجتماعی.^۷
۵. تمسک به اصول پایدار انقلاب اسلامی.^۸
۶. پایبندی به آرمان‌های نظام اسلامی، دفاع از حقوق ملت، ایستادگی در برابر زورگویان و مستکبران.^۹

با توجه به شروط مقرر شده در احکام تنفیذ ریاست جمهوری چنین برداشت می‌شود که رئیس‌جمهور تنها در مرحله شروع تصدی مسئولیت، نیازمند مشروعیت برای تصرفات و اقدامات خود نیست، بلکه در ادامه و استمرار مسئولیت نیز بدین مشروعیت نیاز دارد (اصلانی، ۱۳۸۸، ص ۲). لذا در صورت حصول شرایط مذکور مآلاً سلب مشروعیت و زوال سمت ریاست جمهوری نیز قابل تصور و تحقق است. چنانکه حضرت امام خمینی ۱ در حکم تنفیذ «شهید رجایی» در این رابطه می‌فرماید: «... و چون مشروعیت آن باید با نصب فقیه ولی امر باشد، اینجانب رأی ملت شریف را تنفیذ و ایشان را به سمت ریاست جمهوری اسلامی ایران منصوب نمودم... و اگر خدای ناخواسته برخلاف آن عمل نمایند، مشروعیت آن را خواهم گرفت» (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۱۵، ص ۶۷).

بر همین مبنا سازوکاری که برای سلب مشروعیت و عزل رئیس‌جمهور پیش‌بینی شده، بر اساس بند ۱۰ اصل ۱۱۰ قانون اساسی است که به‌موجب آن دو روش می‌تواند موجبات عزل رئیس‌جمهور توسط مقام رهبری را در صورت اقتضای مصلحت کشور فراهم نماید: ۱. رأی دیوان عالی کشور به تخلف وی از وظایف قانونی. ۲. رأی مجلس شورای اسلامی به عدم کفایت وی.

نکته بسیار مهمی که در این بند به آن اشاره شده و می‌تواند مورد توجه قرار گیرد، آن است که عزل رئیس‌جمهور توسط رهبری «با در نظر گرفتن مصالح کشور» است. یکی از دلایل عدم تفویض تعیین تکلیف نهایی در رابطه با عزل رئیس‌جمهور به مجلس شورای اسلامی و دیوان عالی کشور این است که ممکن است مجلس یا دیوان عالی با اهداف سیاسی و به دلیل تفاوت جهت فکری با رئیس‌جمهور وی را استیضاح کرده و رأی به عدم کفایت وی یا حکم به تخلف وی از وظایف قانونی داده باشند و به همین دلیل است که رئیس‌جمهور صرفاً با رأی عدم کفایت مجلس شورای اسلامی و یا حکم دیوان عالی کشور به تخلف وی از وظایف قانونی عزل نمی‌شود و این مقام رهبری است که بر اساس تفوقی که بر قوای سه‌گانه و اوضاع کشور دارد، در صورتی که عزل رئیس‌جمهور را با مصالح کشور و نظام مغایر نبیند، اقدام به عزل وی می‌نماید (درویشوند، ۱۳۹۴، ص ۱۱). ممکن است شرایطی در کشور وجود داشته باشد که عزل رئیس‌جمهور به مصلحت نظام نباشد که در این صورت، علی‌رغم اینکه مجلس شورای اسلامی رأی به عدم کفایت رئیس‌جمهور داده و یا اینکه دیوان عالی کشور حکم به تخلف وی از وظایف قانونی داده است، مقام رهبری رئیس‌جمهور را از مقام خود عزل نمی‌نماید (هاشمی، ۱۳۸۷، ج ۲، ص ۷۸).

نتیجه‌گیری

بر اساس اصول ۵ و ۵۷ قانون اساسی، ولایت امر و امامت امت در دوره غیبت امام عصر (عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف) بر عهده ولی فقیه است و قوای سه‌گانه زیر نظر ایشان به انجام وظایف خود می‌پردازند. بر همین اساس، در اصول قانون اساسی

ابزارهای مختلفی برای اعمال ولایت توسط رهبری در قوای سه‌گانه در نظر گرفته شده است. هنگامی که ولی فقیه متصدی منصب رهبری شد، تمامی امور کشور باید تحت نظارت وی صورت پذیرد؛ چراکه در غیر این صورت، هرگونه تصرف در امور عمومی برای اشخاصی که نه خود، فقیه جامع‌الشرائط مقبول مردم هستند و نه از سوی چنین فقیهی مأذون می‌باشند، تصرف نامشروع خواهد بود. در نتیجه انتخاب عمومی نیاز به تنفیذ ولی فقیه دارد. بر این اساس، اعمال قوه مجریه توسط رئیس‌جمهور پس از رأی مردم به وی، نیازمند اذن ولی فقیه است. قانونگذار اساسی به موجب ۹ اصل ۱۱۰ قانون اساسی به امضای حکم رئیس‌جمهور توسط مقام رهبری تصریح نموده است. در رابطه با ماهیت تنفیذ حکم ریاست جمهوری نیز باید گفت که بر اساس اندیشه سیاسی فقه شیعه امضای حکم ریاست جمهوری یک امر تشریفاتی در قانون اساسی نیست، بلکه دارای مفهوم بسیار مهمی در نظریه حکومت منصوب الهی است. ولی فقیه با این تنفیذ، رئیس‌جمهور را از سوی شارع مقدس به این سمت منصوب می‌نماید و در واقع ولایت الهی را به بدنه اجرایی کشور تسری می‌بخشد. عدم تنفیذ ولی فقیه، موجب غیر مشروع شدن اعمال رئیس‌جمهور است که اطاعت از این اوامر، در حد اطاعت از طاغوت خواهد بود. در همین رابطه نمایندگان مجلس بررسی نهایی قانون اساسی نیز بالاتفاق، نظر بر این داشتند که فرآیند انتخابات ریاست جمهوری و مشروعیت اعمال قدرت توسط رئیس‌جمهور منوط به تأیید ولی فقیه است که در قالب امضا و تنفیذ حکم ریاست جمهوری متجلی می‌گردد. به عبارت دیگر، نمایندگان مجلس بررسی نهایی قانون اساسی برای امضای حکم ریاست جمهوری، ماهیت مشروعیت‌بخشی قائل هستند و آن را تنفیذ قلمداد می‌کنند. گفتنی است که تنفیذ ولی فقیه نیز صرفاً در هنگام تصدی منصب نیست، بلکه استمرار تصدی امور عمومی نیز نیازمند این تنفیذ است. بر این اساس، هرگاه رئیس‌جمهور شرایط و صلاحیت‌های لازم برای ریاست جمهوری را از دست بدهد، ولی فقیه می‌تواند تنفیذ خود را بازپس گیرد و بواسطه سازوکار مندرج در بند ۱۰ اصل ۱۱۰ قانون اساسی اقدام به سلب مشروعیت و عزل رئیس‌جمهور نماید.

یادداشت‌ها

۱. «ولایت در جمیع صور دارد، لکن تولی امور مسلمین و تشکیل، بستگی دارد به آرای اکثریت مسلمین که در قانون اساسی هم از آن یاد شده است و در صدر اسلام تعبیر شده است، به بیعت با ولی مسلمین».
۲. «اینجانب به پیروی از گزینش ملت ایران، رأی آنان را تنفیذ و دانشمند محترم جناب حجت‌الاسلام آقای دکتر حسن روحانی را به ریاست جمهوری اسلامی ایران منصوب می‌کنم» (متن حکم تنفیذ دوازدهمین دوره ریاست جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۹۶/۵/۱۲).
۳. نامه رهبری معظم انقلاب به نمایندگان مجلس شورای اسلامی در مورد قانون مطبوعات:
... با سلام و تحیت، مطبوعات کشور سازنده افکار عمومی و جهت‌دهنده به همت و اراده مردمند. اگر دشمنان اسلام و انقلاب و نظام اسلامی، مطبوعات را در دست بگیرند یا در آن نفوذ کنند، خطر بزرگی امنیت و وحدت و ایمان مردم را تهدید خواهد کرد و اینجانب سکوت خود و دیگر دست‌اندرکاران را در این امر حیاتی جایز نمی‌دانم. قانون کنونی تا حدودی توانسته است مانع از بروز این آفت بزرگ شود و تغییر آن به امثال آنچه در کمیسیون مجلس پیش‌بینی شده، مشروع و به مصلحت نظام و کشور نیست».
۴. متن حکم تنفیذ امام خمینی 1 برای ریاست‌جمهوری ابوالحسن بنی صدر، ۱۳۵۸/۱۱/۱۵.
۵. متن حکم تنفیذ امام خمینی 1 برای ریاست‌جمهوری محمدعلی رجایی، ۱۳۶۰/۵/۱۱.
۶. متن حکم تنفیذ امام خمینی 1 برای دوره دوم ریاست‌جمهوری آیه‌الله سیدعلی خامنه‌ای، ۱۳۶۴/۶/۱۴.
۷. متن حکم تنفیذ آیه‌الله خامنه‌ای برای دوره اول ریاست‌جمهوری اکبر هاشمی رفسنجانی، ۱۳۶۸/۵/۱۲.
۸. متن حکم تنفیذ آیه‌الله خامنه‌ای برای دوره دوم ریاست‌جمهوری اکبر هاشمی رفسنجانی، ۱۳۷۲/۵/۱۲.
۹. متن حکم تنفیذ یازدهمین دوره ریاست‌جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۹۲/۵/۱۲.

منابع و مأخذ

۱. ارسطو، محمد جواد، نگاهی به مبانی تحلیلی نظام جمهوری اسلامی، قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۹.
۲. اصلانی، فیروز، «نگاهی به مقوله تنفیذ رأی مردم و آثار آن»، پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیه‌الله خامنه‌ای، ۱۳۸۸.
۳. امام خمینی، سیدروح‌الله، صحیفه نور، ج ۱۰، ۱۲، ۱۵ و ۲۰، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۸.
۴. -----، شؤون و اختیارات ولی فقیه، مترجم: جعفر کیوانی، ترجمه مبحث ولایت فقیه از کتاب البیع، تهران: انتشارات پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۴.
۵. انوری، حسن، فرهنگ بزرگ سخن، تهران: سخن، ۱۳۸۶.
۶. بستانی، فؤاد افرام، فرهنگ ابجدی، تهران: نشر اسلامی، ۱۳۷۵.
۷. جمعی از پژوهشگران، فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت، ج ۲، قم: انتشارات موسسه دایره‌المعارف فقه، ۱۳۸۷.
۸. جوادی آملی، عبدالله، ولایت فقیه، ولایت فقه و عدالت، قم: اسراء، ۱۳۹۱.
۹. جواهری، محمد، تحلیل ماهیت امضای حکم رئیس‌جمهور، تهران: انتشارات پژوهشگاه شورای نگهبان، ۱۳۹۲.
۱۰. حاتمی، محمد رضا، مبانی مشروعیت حکومت در اندیشه سیاسی شیعه، تهران: انتشارات مجد، ۱۳۸۴.
۱۱. حجاریان، سعید، جمهوریت و افسون‌زدایی از قدرت، تهران: انتشارات طرح نو، ۱۳۸۸.
۱۲. درویشوند، ابوالفضل، شرح مبسوط قانون اساسی؛ شرح بند ۱۰ اصل ۱۱۰ قانون اساسی، تهران: انتشارات پژوهشگاه شورای نگهبان، ۱۳۹۴.
۱۳. دهخدا، علی اکبر، لغت‌نامه دهخدا، ج ۱، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۸۵.
۱۴. سروش محلاتی، محمد، «تحلیل فقهی - حقوقی تنفیذ»: <http://www.soroosh.com>، ۱۳۹۲.
۱۵. سلیمانی، عباس، بهروزی لک، غلامرضا، «بررسی فقهی - حقوقی تنفیذ حکم ریاست جمهوری در حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران»، مجله علوم سیاسی دانشگاه باقرالعلوم، ش ۶۵، ۱۳۹۳.
۱۶. شفیعی فر، محمد، «جایگاه ولایت فقیه در قانون اساسی»، فصلنامه حکومت اسلامی، سال چهارم، ش ۴، ۱۳۷۸.
۱۷. صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، ج ۳ و ۲، تهران: اداره کل امور فرهنگی و روابط عمومی مجلس شورای اسلامی، ۱۳۶۴.

۱۸. صورت مشروح مذاکرات مجلس شورای بازنگري قانون اساسی، ج ۳، تهران: اداره كل امور فرهنگي و روابط عمومي مجلس شورای اسلامی، ۱۳۶۹.
۱۹. عميد زنجاني، عباسعلي، فقه سياسي: حقوق اساسی و مباني قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، ج ۱، تهران: انتشارات امير كبير، ۱۳۹۱.
۲۰. غمامي، سيد محمد مهدي، حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، تهران: مركز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۹۰.
۲۱. فتاحي زفرقندي، علي، مردم و حكومت اسلامی، تهران: انتشارات پژوهشكده شورای نگهبان، ۱۳۹۴.
۲۲. قرشي، علي اكبر، قاموس قرآن، ج ۷، تهران: دارالكتب الاسلاميه، ۱۳۷۱.
۲۳. محسنی، فرید، نجفی، مرتضی، حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، تهران: انتشارات بين المللی الهدی، ۱۳۸۸.
۲۴. مصباح يزدي، محمدتقي، پرسش ها و پاسخ ها، ج ۱، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خميني، ۱۳۷۸.
۲۵. معرفت، محمد هادی، «شايستگي زنان برای قضاوت و مناسب رسمي»، فصلنامه حكومت اسلامی، ش ۴، ۱۳۷۶.
۲۶. ----- ولايت فقيه، قم: مؤسسه فرهنگي تمهيد، ۱۳۸۹.
۲۷. معين، محمد، فرهنگ فارسی معين، ج ۱، تهران: انتشارات گنج دانش، ۱۳۸۸.
۲۸. منتظري، حسينعلي، مباني فقهی حكومت اسلامی، ترجمه محمود صلواتي و ابوالفضل شكوري، ج ۸، قم: مؤسسه كيهان، ۱۴۰۹ق.
۲۹. مؤمن قمي، محمد، الولاية الالهية الاسلامية او الحكومة الاسلامية، قم: مؤسسه النشر الاسلامي، التابعة لجماعة المدرسين، ۱۳۹۱.
۳۰. مهرپور، حسين، مختصر حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، تهران: نشر دادگستر، ۱۳۸۷.
۳۱. نجفی، محمد حسن، جواهر الكلام، ج ۲۱، تهران: دارالكتب الاسلاميه، ۱۳۶۷.
۳۲. هادوی تهرانی، مهدي، «جاياگاه تنفيذ در ساختار جمهوری اسلامی»، پایگاه اطلاع رسانی دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آية الله خامنه‌ای، ۱۳۸۸.
۳۳. هاشمی، سيد محمد، حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، ج ۲، تهران: ميزان، ۱۳۸۷.
۳۴. هدايت نيا، فرج الله، «جرايی و چيستی حكم تنفيذ رياست جمهوری»، پایگاه اطلاع رسانی دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آية الله خامنه‌ای، ۱۳۹۲.